

## خاستگاه دین و روانشناسی نوین

دستاوردهای نوین علمی، در قرون اخیر، ضرباتی غرقابل اغماض بر پیکره باورهای سنتی انسان وارد و باب گفتوگوهای جدیدی را، در تبیین رابط میان علم و دین، ایجاد کرد.

از یکسو فیزیک‌نوین با زیر سوال بردن قطعیت و موجیت منبعث از فیزیک کلاسیک، بنیانهای خود را بر صدف و تصادف و احتمال بنا نهاد؛ از سوی دیگر نئوداروینسم در تلاش برای تعریف شجرهنامه‌های نوین برای انسان، راه خود را تا نئوداروینسم و القاء ایده تصادفی بودن سیر تکامل زیستی، تداوم بخشید. این درحالی بود که انقلاب کپرنیکی و یافته‌های نوین کیهانشناسی، به تصور دیرین مرکزیت انسان در عالم هستی پایان داده و مقر و جایگاه او را از مرکز جهان به نقطه‌های کوچک در منظومه شمسی، تقلیل بخشیده بود. سه رخداد علمی مذکور، دانشمندان، فیلسوفان و پژوهشگران حوز علم و دین را به نظریه‌پردازی و گفتگو گسترده‌های وا داشت. گفتوگویی که از پیامدهای الهیاتی نظریه‌های علمی مذکور تا تبیین مدل‌های از تباطی میان علم و دین، وسعت مییابد.

در این راستا تلاش کردیم در سه پرونده با عناوین: فیزیک معاصر، نظریه تکامل و کیهانشناسی و در شماره‌های 122، 125 و 131؛ به گوشه‌هایی از این بحث و گفتوگوی دامنه‌دار بپردازیم و چشماندازی را برای علاقه‌مندان ترسیم کنیم. اما در ادامه میتوان اذعان نمود نظریات جدید حوز روانشناسی و روانکاوی، از دیگر موضوعاتی بود که باب بحث و گفتوگی نوین را گشود. که در شمار حاضر، به‌عنوان آخرین پرونده این چهارگان علم و دین بدان خواهیم پرداخت.

دوران طلایی کشف ضمیر ناخودآگاه Mind Unconscious، علم روانشناسی و روانکاوی را آستن تحولات عظیمی کرد. دو دانشمند و نظریه‌پرداز هم‌عصر، کارل گوستاو یونگ و زیگموند فروید در کنار ویلیام جیمز، نقش شاخص و بیدیلی را در این تحول ماندگار ایفا کردند. هر چند مکتب یونگ در نقطه‌های از فروید جدایی میگزیند و سمت‌سویی متفاوت اتخاذ میکند، اما در هر حال، هر دو دانشمند معتقد به وجود سطحی بالقوه از آگاهی در ورای خودآگاه بشری بودند که (ضمیر) ناخودآگاه نامیده‌شد. آنچه در اینجا حائز اهمیت است، تأثیری بود که این رویداد در تلقی از خاستگاه دین به‌همراه داشت.

بیترید هم‌کاری مشترک میان یونگ و فروید؛ و ارائه اید وجود این سطح از آگاهی (ناخودآگاه)، باب نظریه‌پردازی در باب خاستگاه دین را گشود؛ همان موضوعی که اختلاف نظر بر سر آن، سرانجام سبب انفکاک و جدایی یونگ و فروید شد. اتخاذ رویکرد طبیعت‌گرایانه توأم با طنین پوزیتیویستی به خاستگاه دین توسط فروید در کنار اذعان نهایی یونگ به متافیزیکی بودن منشا کهنالگوها (در اینجا کهنالگوی خدا)، شاخص‌ترین و کلیترین تفاوت این دو دیدگاه است. بررسی دقیق، نشان میدهد که علل و عوامل بسیاری را میتوان برشمرد که در نگرش هر دو دانشمند به مقول خاستگاه دین مداخلت داشته و نقشی تعیین کننده ایفا کرده‌است. عواملی که به اذعان برخی صاحب‌نظران، صرفاً در داده‌های گردآورنده در علم روانکاوی ریشه نداشته و به پیشفرضهای خود محقق نیز تسری مییابد. همان پیشفرضهایی که فروید را بر آن میدارد تا باورهای دینی را ماحصل "درماندگی خردسالان" انسان تلقی کند؛ اما سبب اعتقاد یونگ به "اصالت ماهیت امر دینی" میشود. اما نکته‌ای که در این میان مغفول واقع میشود، امکان یا نبود امکان اظهار نظر در باب متعلق امر قدسی، از گذر علم روانشناسی است. این همان نکته‌ای است که یونگ سرانجام بدان اذعان کرده و از رهگذر آن علم روانشناسی را ناتوان از اظهار نظر در باب ماهیت امر قدسی، توصیف میکند. در این راستا او معتقد است، موضوع روانشناسی دین اساساً در بار (ماهیت) خدا نیست بلکه به عقاید انسان در بار خدا مربوط میشود. هستند کسانی که عقاید و تصورات خاصی در بار خدا دارند و همین عقاید و تصورات است که موضوع مطالعه و بررسی علم روانشناسی قرار میگیرد.<sup>3</sup>

امروزه پژوهشگران این عرصه، به غیر از پرداختن به منشا و خاستگاه دین و گفتوگو در باب علل و عوامل انگیزش دینی، به بررسی آثار و تبعات دینداری در عواطف انسانی و رفتار فردی نیز میپردازند. لذا گفتوگویی میان روانشناسی و دین شکل گرفته است که در این دفتر، به ابعادی از آن میپردازیم.

در اولین نوشتار، "براد استراون" طی مصاحبه‌ای، به توضیح ایده خود مبنی بر یکپارچه‌سازی الهیات و روانشناسی پرداخته‌است. وی که نویسنده کتاب "مسیحیت و روانکاوی" گفتوگویی جدید است، تلاش دارد جایگاه و نقش مهم باورهای دینی را در تبیین رابط میان روانشناسی و دین تحلیل کند.

در نوشتار بعدی، فریزر واتس، درصدد نشان دادن این امر است که هر یک از دو حوز علم (روانشناسی) و دین میتوانند بر غنای دیگری بیفزایند. در این راستا، وی به بیان ویژگیهای گفتوگو میان الهیات و روانشناسی پرداخته و در تلاش است تا مواردی را متذکر شود که متفاوت بودن این گفتوگو، از گفتوگو الهیات با هر علم دیگری را سبب میشود.

یکپارچگی‌دوسویه، عنوان مقالهای است که به رابطه "یکپارچگی" از بین روابط چهارگانه متداول میان علم و دین، میپردازد. در این مدل پیشنهادی، بهجای یکپارچگی روانشناسی و الاهیات، بر لزوم ایجاد یکپارچگی متقابل، میان روانشناسان و متکلمان تأکید شده است.

در مقاله "روانشناسی و دین از منظر اریک فروم" نویسنده، به وجه تمایز نگرش فروم نسبت به فروید، در باب خاستگاه دین، تأکید میکند و نحوه نگرش وی به دین را، که در ساختار فکری، روانشناختی و جامعه‌شناختی او تئوریزه شده است، به بحث و بررسی میگذارد.

و سرانجام مقاله "تجربه دینی و خودبخشیدگی"، عنوان نوشتاری است که به ایده ویلیام جیمز درباره سطحی از آگاهی در روان انسان که آن را "هوشیاری فراتر از گستره معمول" نامیده است میپردازد. به اعتقاد نویسنده مقاله، توجه به این ایده و کاربرد آن در تجربیات دینی، یکی از موضوعات یاریدهنده به مبحث مطالعه نظری و روش‌شناختی دین است.

کلام آخر اینکه آنچه در چهارگانه علم و دین ارائه شد، تنها برگی از صدها کتابی است که میتوان در این وادی به زیور طبع آراست. امید است که این تلاش قلیل، باب توجه و تمرکز پژوهشی در این حوزة میانرشته‌های را بیش از پیش فراهم آورد.

پی نوشت ها

1. یونگ معتقد بود ناخودآگاه بشر ظرف کهنالگوها، یعنی تصاویر ذهنی کهنیاند که در میان تمام انسان‌ها مشترک است. // 2. ر.ک. سعدیه‌مریم، خاستگاه دین در نگاه یونگ و فروید و تأثیر آن در معنای زندگی، مجموعه مقالات چهارمین همایش بین‌المللی فلسفه دین معاصر، موسسه فرهنگ هنر هدایت‌میزان، انتشارات فهم، 1395، ص 318-336 // 3. مورنو، آنتونیو، یونگ، خدایان و انسان مدرن، مترجم داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز، 1393، چاپ هشتم. ص 115.

مریم سعدی